



گرمی با هم بودن

نام کتاب: ستاره

نویسنده: محدثه گودرزینیا

انتشارات: آفرینش

سال نشر: ۱۳۹۶

و اطلاعات لازم را در اختیار خواننده قرار می‌دهد. داستان در خانه، خیابان‌ها و امامزاده و در فصل زمستان اتفاق می‌افتد.

ستاره با خودش در کشمکش است. از خود می‌پرسد فریماه را کجا گم و گور کند که نتواند پیدایش کند. اما هر کاری می‌کند نمی‌تواند با این موضوع کنار بیاید. سرانجام می‌بینیم، عوامل و پیرنگ داستان طوری چیده می‌شوند که ستاره نمی‌تواند بر احساس دخترانه و نوجوانی خودش غلبه کند و فریماه را به جایی می‌رساند که هم زبان بسته‌اش باز می‌شود، هم به مادرش می‌رسد. خود ستاره نیز سرانجام با ملالی و پدرش کنار می‌آید. حرف اصلی نویسنده در همین جاست که: آنچه باعث درمان دردهای اصلی ما می‌شود، برگشتن به آغوش طبیعت آسمانی و کمک خواستن از درگاه این بزرگواران است. بهروز با اینکه پزشک است و ظاهراً می‌تواند دردهای جسمانی دیگران را درمان کند، ولی نمی‌تواند مشکل دخترش را حل کند و او را به خودش نزدیک سازد. عاقبت نویسنده این مشکل را با بردن ستاره به امامزاده حل می‌کند. پای همه خانواده را به امامزاده باز می‌کند و در اینجاست که خانواده دور هم جمع می‌شوند و مشکلات حل می‌شوند. سرمای زمستان هم جای خودش را به گرمی دور هم بودن خانواده می‌دهد.

برخی ضعف‌های داستان از این قرار است:

● ما نمی‌دانیم بهروز که متخصص اطفال و از طبقه اجتماعی بالایی است، چگونه با آرزو، مادر ستاره که سطح اجتماعی پایین تری دارد، ازدواج کرده است.

● علت رفتارهای افسانه (خاله ستاره) که بهروز چیست که با هم کنار نمی‌آیند؟

● بهار، عمه ستاره، از کجا می‌داند که فریماه را ستاره با خودش برده است و مدام به او تلفن می‌کند و به صورت غیرمستقیم می‌گوید که فریماه با اوست؟ در طول داستان به این موضوع اصلاً اشاره نشده است.

● با اینکه نویسنده سعی می‌کند از زمستان و سردی آن حرف بزند ولی جملات نمی‌تواند حس زمستان را القا کند و تقریباً باید گفت زمستان، زمستان باورپذیری نیست.

● اشاره به بیمارستان تجریش که عمو ناصر در آن کار می‌کند، در لحظات آخر کاملاً غیرمنتظره مطرح می‌شود. انگار نویسنده جمله کم می‌آورد و یکباره این جمله را به داخل داستان پرتاب می‌کند تا راه حلی برای ستاره باز کند.

● اینکه ستاره سوار خودروی مرد جوان می‌شود، قابل باور نیست.

● نمی‌توان باز شدن ناگهانی زبان فریماه را باور کرد.

● رفتارهای پرخاشگرانه ستاره را می‌توان تحمل کرد، ولی رفتارهای توهین آمیز و گاهی بی‌ادبانه او قابل پذیرش نیست. نویسنده می‌توانست این نوع رفتارها را تعدیل کند.

از نقاط قوت این داستان، پرداختن به دغدغه‌های نوجوانان، جنگ طالبان در افغانستان، مهربانی مردم ایران، و نیز پرداختن به جایگاه اولیاءالله در حل مشکلات انسان‌هاست.

نویسنده به زیبایی توانسته است مهربانی و مظلومیت ملالی را به خواننده انتقال دهد. معصومیت فریماه کاملاً در داستان احساس و به خواننده منتقل می‌شود. چند بار استفاده از اصطلاح «پر و پخش»، در ارتباط با موهای فریماه کاملاً پر و پخش بودن زندگی فریماه را نشان می‌دهد که بسیار خوش نشسته است.

کتاب ستاره، داستانی بلند است با درونمایه خانوادگی - روان‌شناختی. نویسنده به موضوع نامادری، ازدواج دوم پدر و دغدغه‌های نوجوانی ۱۴ - ۱۳ ساله به نام ستاره و کنار نیامدن او با ازدواج دوم پدر می‌پردازد. راوی و شخصیت اصلی داستان ستاره است. او مادرش را بر اثر بیماری سرطان از دست داده و اینک پدرش، بهروز که متخصص اطفال است، با زنی از افغانستان به نام ملالی ازدواج کرده است. شوهر ملالی به دست طالبان کشته شده است. او کودکی شش‌ساله به نام فریماه دارد.

از آنجا که پدر فریماه را طالبان مقابل چشمانش کشته‌اند، زبان فریماه بند آمده است و نمی‌تواند حرف بزند. ستاره احساس می‌کند، ملالی و دخترش جای مادر او را گرفته‌اند و به هیچ عنوان حاضر نیست با این موضوع کنار بیاید. با اینکه ملالی رفتاری بسیار مهربان دارد و می‌کوشد موقعیت ستاره را دریابد، ولی ستاره با رفتارهای پرخاشگرانه و کمی توهین آمیزش، نشان می‌دهد که دوست ندارد ملالی به او نزدیک شود. ستاره در صدد است ملالی را به افغانستان برگرداند، پس نقشه‌ای می‌کشد که فریماه را به نوعی گم‌وگور کند.

روزی که ملالی برای گرفتن گواهی نامه رانندگی از خانه بیرون می‌رود، ستاره از مدرسه به خانه برمی‌گردد و با فریماه راهی خیابان‌های تهران می‌شوند. آن‌ها بعد از طی مسافتی با ماشین و مترو، از «امامزاده صالح» سر در می‌آورند. ستاره فریماه را آنجا رها می‌کند و به بیرون از امامزاده می‌گریزد. در آن شب سرد برفی، او سوار خودروی مرد جوانی می‌شود که ظاهراً قصد کمک به ستاره را دارد. اما ستاره به خاطر حرف‌هایی که مرد جوان می‌زند، از خودروی او پیاده می‌شود و دوباره به امامزاده برمی‌گردد و فریماه را در اتاقک حراست پیدا می‌کند. زمان داستان در گذشته و حال روایت می‌شود و نویسنده مدام به گذشته برمی‌گردد و خاطرات خودش را با خانواده‌اش مرور می‌کند